

زهرا متقیان - تنکابن

مدافع حرم

گمان مبر گمان مبر چو ریگ زیروبم شوم
و با عدوی میهنم یکی و هم قسم شوم
به دختر علی (ع) بگو که جان دهم برای او
زمان آن رسیده که مدافع حرم شوم
شعر کوتاه از دانیال رحمانیان
(۱)
باد روسری ات را
روی طناب حیاط انداخت
حریرهای پیراهنم
شکوفه دادند
(۲)
دوستت دارم
شبیه خانه‌های سرخ تقویم
(۳)
خانه‌ام
آشیانه‌ی دوم پرندگان است
خسته
از پرواز
که به شوق دیدن تو
آواز می‌سرایند.

دو بیتی‌ها از محسن اعلا، نور مازندران

اردیبهشت

تو صبح خرم باغ بهشتی
بهشت دلکش اردیبهشتی
به روی صفحه‌ی دل‌های عاشق
تو سرو قامت خود را نوشتی.

شراب مستحب

دل‌م، از عشق دیشب لب به لب بود
چه شیرین و گوارا چون رطب بود!
سرم مست و لبم مست و دل‌م مست
برای من، شرابت مستحب بود.

مریم گرجی - از مجموعه «عشق‌های نرسیده، رسیده‌ترند»

عشق

خرس
درد بزرگی است
وقتی ماهی کوچکی را
به دندان می‌گیرد
و عشق
درد بزرگتری
وقتی نیمه‌جان
در خشکی
رهایت می‌کند

جیک جیک

گنجشک بودم کاش!
از سر صبح
آزاد و رها
اسمت را
عاشقانه جیک می‌زدم
و خبردار نمی‌شد
هیچ کلاغی از
جیک و پوکم

برگ سبز

علیرضا کاهد - از مجموعه «ریشه در من بدوان»

«هیس!»
مه
ترس غلیظی ست
که می‌خواهد جنگل را، کوه‌ها را
بپوشاند
اما کوه‌ها
قرن‌هاست روی حرفشان ایستاده‌اند
و درخت‌ها
بعد سخت‌ترین زمستان‌ها
هنوز برگشان سبز است

تيله

سارا اسماعیلی - از مجموعه «روزنامه نمی‌خوانند»

تو فکر می‌کنی دنیا از تو بزرگتر است؟
و مشتت را باز نمی‌کنی...
تو فکر می‌کنی دنیا از تو بزرگتر است؟
و دستت را در مرکز زمین فرو می‌کنی؟
اما من می‌دانم!
دنیا همین حیاط کوچک ماست
من، تو
و شاید چند نفر دیگر
میان باغچه
دنبال یک تيله می‌گردیم

محمد فرخ طلب فومنی - رشت

بهار!

در آینه تصویرت اگر تیره و تار است
در خویش نظر کن که پر از گرد و غبار است
راهی بکشاییم اگر در پی نوریم
یک خانه بی‌روزنه را نور چه کار است؟
دل را بتکانیم و بر آن عطر بپاشیم
هر کنج دلی خوب‌ترین جای قرار است
یک چند اگر گریه سپس خنده برآریم
خورشید امیری ست که بر ابر سوار است
فرصت گذران است و دمی منتظرت نیست
او می‌رود و می‌رود و مثل قطار است
لب را به لبش دوز و در آغوش کش او را
ساحل به تماشا شد و عمری به کنار است
هرگاه کسی دل به دل عشق سپرده
حالش متحول شد و آنگاه بهار است

سخت‌ترین زلزله

مهدی جیرودی

دل‌تنگ‌تر از باغ به هنگام خزانم
سرگشته‌تر از باد به هر سمت روانم
در بندترین کسوه در اعماق زمینم
کش دارترین ثانیه در چنگ زمانم
باید تک و تنها غزلی خلق کنم باز
وقتی چو خداوند در آغاز جهانم
افسانه‌ی دنیای مدرنم، نگهم کن
من آرش درمانده و بی‌تیر و کمانم
من وارث یک عمر غم و غربت شوم
من پیرترین حالت یک مرد جوانم
من را غم خود نیست فقط مایه اندوه
من بابت تنهایی انسان نگرانم
هر چند که چون سست‌ترین ارگ جهانم
با سخت‌ترین زلزله‌های بتکانم...



با گرامیداشت آزادسازی خرمشهر عزیز

خاک مقدس

سلام شهر خون
سلام بالهای سرخ پرواز
سلام بر مشک‌های خالی آب
سلام بر نخلهای سوخته
خرمشهر شهر خون و لاله
سلام بر عطر شهیدان
اینجا حکایت دیگر
حکایت عشق و عاشقی ست
اینجا جایگاه مردان عاشق
خاک این زمین
جولانگاه دلیر مردان
مردانی که به عشق
سرزمین خود جان‌فشانی کردند
اینجا بین زمین و آسمان
فاصله‌ای نیست
خرمشهر
دیروز مرهم زخمهای فرزندان
امروز در فراق آنان اشک
نامت زیبا
غرورت زیبا
خاکت مقدس
چون بوی مظلومیت کربلا را میدهد...

نیلوفر کرمی